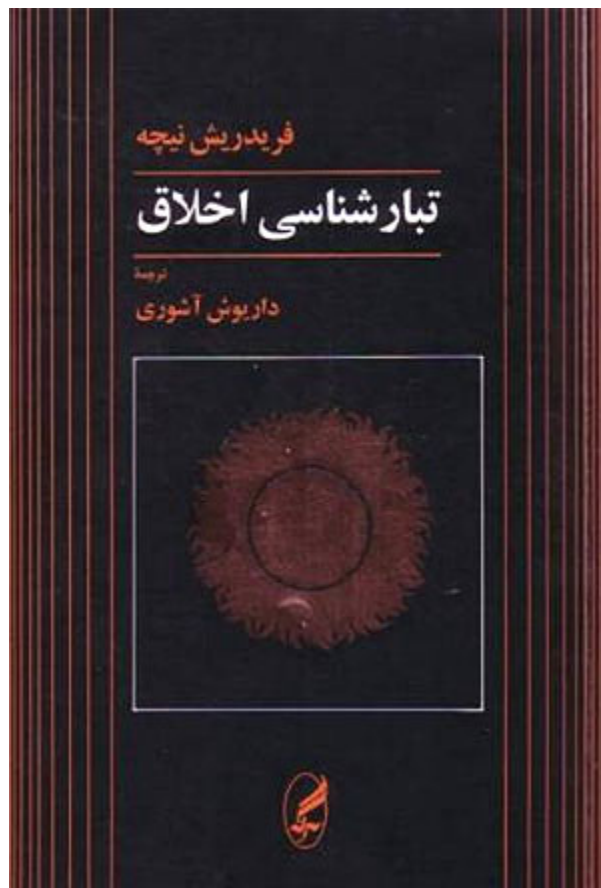


خشم - رنجش و کین توزی در روحیه و اخلاقیات اسلامی - ایرانی
خلاصه ای از «تبارشناسی اخلاق» نیچه و امکان کاربرد آن در شرایط فرهنگی ایران
نوشته ای کوتاه از حسن فشارکی به نقل از روزنامه شرق



کتاب «تبارشناسی اخلاق» نیچه، که با ترجمه درخشان داریوش آشوری در اختیار فارسی زبانان نیز قرار گرفته منسجم ترین کتاب فلسفی این فیلسوف بلندآوازه اروپا است که در اواخر دوران هشیاری او به رشته تحریر کشیده شد. هدف نیچه در این کتاب آن است که نشان دهد اخلاق نیز، مانند هر پدیده اجتماعی دیگری، امری تاریخی است؛ یعنی هر مکتب اخلاقی از دل جماعت های انسانی سر برمی کند و با تحول روابط اجتماعی آنها متحول می شود و سرانجام نیز حتی زمانی مرگ آن فرا می رسد؛ و به زعم نیچه اکنون مرگ اخلاق سنتی در جامعه مدرن کنونی فرارسیده است. معنای «خدا مرده است» نیز دقیقاً همین است. زمانی که زرتشت از کوه خود فرود می آید، پیرمردی را می بیند که از فرط علاقه به مردم از آنها گریخته و به جنگل پناه برده و اکنون تنها خدا را دوست می دارد. در کلبه قدس خویش در جنگل سرود می

خواند، می خندد و می گوید و بدین سان خدا را نیایش می کند. زرتشت با خود چنین می گوید: «چه بسا این قدیس پیر در جنگل اش هنوز چیزی از آن نشنیده باشد که خدا مرده است!» (چنین گفت زرتشت، ص ۲۱) اما نیچه برخلاف داستایفسکی معتقد نیست که با مرگ خدا همه کاری می توان کرد و دیگر هیچ مانعی و رادعی بر سر راه انسان نیست، چون او خدا را نیز اختراع انسان می دانست و درستی و نادرستی اخلاق را به او نسبت نمی داد. انسان، قبل از باور به خدا، به اصولی اخلاقی باور داشت و براساس آنها می زیست و پس از مرگ این باور نیز باز می تواند اصولی پی افکند و اخلاقی بر آن بنا نهد و به زندگی اش ادامه دهد. «تبارشناسی اخلاق» نه تنها تاریخی بودن اخلاقیات سنتی را نشان می دهد بلکه آن را شدیداً به باد انتقاد می گیرد و شمایی کلی نیز از اخلاقیات آینده ترسیم می کند. نگارنده بر آن است که با ذکر برخی وجوه تشابه میان فضایی که بستر اخلاقیات نیچه است و فضای فرهنگی- اجتماعی جامعه ما تصریحا یا تلویحا شرحی و نقدی از وضعیت کنونی فرهنگ موجود ارائه دهد.

...

اولین کاری که نیچه در کتاب «تبارشناسی اخلاق» انجام می دهد این است که اخلاق و دین را از هم جدا می کند و مدعی است که در همان اوان جوانی آموخته که «پیشداوری یزدان شناسیک را از پیشداوری اخلاقی جدا کنم و در پس پشت جهان از پی خاستگاه شر نگردم.» (تبارشناسی اخلاق، ص ۱۶) پس خاستگاه مفاهیمی از قبیل خیر، شر... کجاست؟ «سرچشمه حکم» نیک «... نیکان بوده اند؛ یعنی بزرگان و قدرتمندان و بلندجایگاهان و بلنداندیشان که خود و کردارشان را نیک حس کردند و نیک شمردند، یعنی برتر از دیگران دانستند، در برابر هر آنچه پست است و پست اندیشانه و همگانی و فرومایه.» (همان، ص ۲۸) بدین ترتیب بود که قدرتمندان و بلندجایگاهان اصول اخلاقی خود را تدوین و در جامعه جاری و ساری کردند. کسانی که از قدرت جسمی، روحی و فکری برخوردار بودند خود و سلوک خود را «نیک» و ناتوان و بردگان و همچنین سبک و سیاق زندگی آنها را «بد» شمردند. به گمان نیچه، چنین اخلاقیاتی در یونان قدیم قبل از سقراط رواج داشته است. یعنی در همان ایامی که دیونوسوس (الهه طرب، نشاط و هنر) را بر آپولون (الهه عقل) ترجیح می دادند- ایام تسلط انگیزه بر عقل. اما کم کم با سلطه سیاسی کاست دینیاران، یا اصحاب شریعت، ورق برگشت و اخلاقیات دیگری که نیچه آن را «اخلاق بردگان» می داند بر جامعه چیره شد. معادله های ارزشی مهان سالارانه (نیک= والا= توانا= زیبا= شادان= خداپسند) واژگونه شد و نیکان همان نگون بختان، تهی دستان، ناتوانان و فرودستان معرفی شدند و اهل ایمان همانا رنج بردگان، محرومان، بیماران و زشتان دانسته شدند. در حالی که والاتباران و قدرتمندان همانا شیران و ستمگران و شهوت پرستان و بی خدایان و دوزخیان محسوب شدند. بدین ترتیب نیچه معتقد است در تاریخ بشر نخست

اخلاق والاتباران و نژادگان مرسوم بود و ضعیفان و ناتوانان یارای رقابت با آنان را نداشتند. این بود که دست به ترفندی زیرکانه زدند. این ترفند توسط قوم یهود و به دست عیسی نصری صورت گرفت و آن این بود که درخت دشمنی و نفرت از سروران رومی را برکنند و به جای آن نهال دوستی و محبت نشانند، اما محبتی دروغین، استوار بر «سیاست انتقامی دورنگر و زیرزمینی و خزنده و پیش اندیشیده... آن ناسازه» خدا بر صلیب «... یعنی خود را به صلیب کشیدن خدا برای رستگاری انسان!» (همان، ص ۴۱) بدین ترتیب بود که ضعف و بدبختی و بیچارگی بردگان تقدیس شد چون خدا خود را به خاطر آنان بر صلیب کشیده بود. بدین گونه اخلاقیات مبتنی بر معادله «بدبخت = نیک» مرسوم شد. سروران و مدعیان اخلاق پیشین سلحشوران و جنگاوران بودند که با طرب، جنگ، عیش و عشق می زیستند و خوشبختی را جز در همین دنیا نمی جستند. اما حافظان و سالکان اخلاق بردگان در این جهان بر چشم حقارت می نگریستند و دست رد بر زندگی دنیوی می زدند و دنیا را مزرعه و پل آخرت می دانستند که عیش و شراب و خور و خوشی ابدی در آن است. چه غم از چند روزی با سختی گذرد که عمر جاودانه در انتظار است و باغ فردوس. و چه غم از کسانی که قدرت و توان و امکانات دارند و از مواهب این جهان برخوردار می شوند چون دوزخ جاودانه و لهیب سوزانش در انتظار آنها است. شگفتا که مدعیان محبت و عاشقان همسایه با چنین نفرتی از گناهکاران- که آنها هم بالاخره انسانند- یاد می کنند. نیچه از توماس اکوینی آموزگار و قدیس بزرگ مسیحی، چنین نقل می کند: «آمرزیدگان پادشاهی آسمان کیفرهای دوزخیان را به چشم خواهند دید تا که شادکامی آمرزیدگی شان افزون تر شود.» (همان، ص ۶۰) در اینجا ما با یکی از مفاهیم کلیدی نیچه آشنا می شویم که می تواند در درک و تحلیل روانشناسی فردی و اجتماعی جامعه ما نیز به کار رود: مفهوم کینه توزی که نیچه همه جا اصل واژه فرانسه آن، یعنی *ressentiment*، را به کار می برد. نیچه خود این مفهوم را این گونه تعریف می کند: «قیام بردگان آن گاه آغاز می شود که کینه توزی خود آفریننده می شود و ارزش زا: کینه توزی وجودهایی که [امکان] واکنش راستین، واکنش عملی، از ایشان دریغ شده است و تنها از راه یک انتقام خیالی آسیبی را که خورده اند جبران توانند کرد.» (همان، ص ۴۳) کسانی که نمی توانند در این جهان انتقامشان را از زیردستان بگیرند، کیفر آنها را به جهانی دیگر محول می کنند و با این انتقام خیالی خاطر خود را تسکین می دهند. بدین ترتیب این جهان را بی ارزش و گذرا می دانند و به آن «نه» می گویند. لذا بد آن را خوار می شمارند و بهره مندان از آن را تحقیر می کنند. اما نیچه معتقد است اینها همه ظاهری است، چون واکنشی بی کنشانه است و نه کنشگرانه؛ و در نتیجه روان این انسان ها را زهر آگین می سازد و سلامت، نشاط و محبت واقعی را از آنها می گیرد. بر این اساس نیچه توصیه می کند که هرگاه امکان انتقام واقعی نیست فراموش کردن بهتر از بخشیدن است. بخشش فرودستان

از سر ترس و حقارت است، در حالی که فراموشی زبردستان اشارتی به زندگی شادکامانه دارد. زندگی شادکامانه با عقده حقارت نمی سازد. چرا نفرت را در خود بریزیم و کیفر را به جهانی موهوم و فرضی واگذاریم؟ آیا بهتر آن نیست که خود در همین جهان و از راه درست کیفر دهیم - اگر بتوانیم - و در غیر این صورت فراموشی پیشه کنیم تا چرکابه این زخم درونمان را چرکین نسازد و روانمان را تباہ نکند؟ «می خواهند به من حالی کنند که نه تنها از قدرتمندان، از خداوندان زمین، بهترند؛ از همانانی که ناچار تف شان را باید بلیسند (البته نه از سر ترس، هرگز نه از سر ترس! بلکه از آن رو که خدا فرموده است که باید از اولیای امور اطاعت کنند!) _ که نه تنها خودشان از ایشان بهترند که وضع شان هم از ایشان بهتر است. البته اگر وضع شان امروز هم بهتر نباشد، روزی وضع بهتری خواهند داشت. اما بس است، بس! دیگر تاب اش را ندارم. چه هوای گندی! چه هوای گندی! این کارگاه، این کارگاه آرمان سازی را به گمانم بوی گند دروغ برداشته است.» (همان، ص ۵۸)

حال اجازه دهید اندکی درنگ کنیم و نگاهی به درون و پیرامون خود بیفکنیم و سیری در تاریخ دست کم هزارساله مان کنیم و بینیم آنچه آنچه درباره اروپا گفته چه شباهت هایی با وضعیت ما دارد. به گمان نگارنده اخلاق سروران نیچه شباهتی به کردار و سلوک پهلوانان شاهنامه فردوسی دارد. رستم، پهلوان بزرگ و تجسم وجدان ایرانی، هیچ فرصتی را برای شکار و عیش و نوش از دست نمی دهد. در آغاز و پایان هر جنگی سراپرده ای برپا می شود و رامشگران و خنیاگران و زیبارویان و خوش الحانان پهلوان خسته را نشاط می بخشند. حتی گاهی چنان در کار طرب افراط می شود که خشم شاهان نیز برانگیخته می گردد. داستان رزم رستم و سهراب نمونه ای برجسته از این وضع را نشان می دهد. زمانی که گیو پیام کیکاووس را به رستم می رساند با این سفارش که:

اگر شب رسی روز را باز گرد
بگوش که تنگ اندر آمد نبرد
رستم چنین پاسخی می دهد:
بیاشیم یک روز و دم برزنیم
یکی بر لب خشک نم برزنیم
به می دست بردند و مستان شدند
زیاد سپهد به دستان شدند
و یک روز سه روز می شود
به روز چهارم برآراست گیو

چنین گفت با گرد سالار نیو
که کاووس تند است و هشیار نیست
هم این داستان بر دلش خوار نیست
بدو گفت رستم که مندیش از این
که با ما نشورد کس اندر زمین

و چون ورودشان به دربار شاه دیر می شود و کاووس بر پهلوان بزرگ خشم می گیرد رستم این خشم را در خود نمی ریزد تا چرکابه شود و بر شاه ایران می شورد. نخست از نیچه بشنوید و سپس از فردوسی. «کینه توزی انسان و الاتبار، آنگاه که در او پدیدار شود، خود را در یک واکنش آنی به اوج می رساند و خالی می کند، از این رو [روان را] زهرآگین نمی کند: و هرگز، چنان که ناگزیر نزد تمامی بیچارگان و ناتوانان دیده می شود، بی شمار بار از نو پدیدار نمی شود.» (همان، ص ۴۷)

«تهمت بر آشفست با شهریار
که چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارت از یکدگر بدتر است
تو را شهریاری نه اندر خور است
به درشد به خشم اندر آمد به رخس
منم - گفت - شیراوژن تاج بخش
چه خشم آورد شاه کاووس کیست؟
چرا دست یازد به من طوس کیست؟
زمین بنده و رخس گاه من است
نگین گرز و مغفر کلاه من است
سر نیزه و تیغ یار منند
دو بازو و دل شهریار منند»

بنابراین پهلوان ایرانی با وجدان ایرانی، به خود متکی است و به بازو و دل خود می نازد. زندگی خواه و شادی طلب است و اگر هم تن به رنج و غم و مرگ دهد به خاطر زندگی است. این اخلاق ایرانی، فرهنگ ایرانی، علو طبع ایرانی و «جان آزاد» ایرانی در عصر پهلوانی است که نشانه هایی از آن هنوز در زمان فردوسی نیز دیده می شد. اما سرکوب این «جان آزاده» با آرمان زهد تصوف خرقة پوشان و تیغ برکشیده ترکان منجر به چیرگی اخلاق بردگان شد که ناچار به تحقیر زندگی و شادمانی و سلطنت رنج و صوف و جنگ گردید. پهلوانان مغرور تیغ بر کف پرافتخار زندگی خواه جای خود را به خرقة پوشان مطیع مرگ

طلب دادند و در نتیجه اخلاقیات آنان نیز به اخلاقیات اینان بدل شد. «جان آزاده» تبدیل به «جان پریشان» گردید. به قول حافظ روایتگر این دوران:

بر این جان پریشان رحمت آرید
که روزی کاردان قابلی بود

زندگی سرد و کین تیزی بی کنشانه جای خروش و حرکت گستاخانه و غرور و بازوی مردانه و رقص و نشاط مستانه را گرفت و در این فضا بود که اخلاق بردگان بر ما و فرهنگ ما مستولی شد. اما «جان آزاده» ایرانی یک زیراخلاق یا زیرفرهنگی ابداع کرد تا چون جزیره ای امن در این دریای توفانی و مرگ زا مامن او گردد. این جزیره همان «مکتب رندی» حافظ بود. نیچه از پنهانکاری جان فلسفی سخن می گوید: «جان فلسفی همواره می بایست نخست خود را در نقاب و پيله نوع از پیش جا افتاده اهل اندیشه _ کاهنی، جادوگر، پیشگو و به هر حال مرد دین- بپوشاند تا به صورتی زندگانی تواند کرد... فلسفه تا همین روزگاران نو جز با درآمدن به جامه کشیش زاهد به صورت آن کرم چندان آور دل آشوب، امکان زیستن و پلکیدن نداشت.» (همان ص ۱۵۰) و حافظ نیز از پنهانکاری در همان فضای زهد سخن می گوید:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند
پنهان خورید باده که تعزیر می کنند
و اعتراف می کند:
ما باده زیر خرقة نه امروز می کشیم
صد بار پیر میکده این ماجرا شنید

این بود اجمالی از شباهت وضع اخلاق در سنت غرب و در سنت ما. اما نیچه معتقد است که این وضعیت به هیچ انگاری، یا همان نهیلیسم خواهد انجامید، مگر آنکه ابرناسانی پا بر صحنه گیتی گذارد و جان های آزاده را با خود همراه کند و راه طی شده را در جهت عکس پیماید و ارزش های مستقر را از نو ارزش یابی کند و واقعیت را از نفرینی که «آرمان فرمانروای تاکنونی بر آن نهاده» نجات دهد. (همان، ص ۱۲۳) به قول حافظ

روان ها تیره شد باشد که از غیب
چراغی بر کند خلوت نشینی
و این خود داستان دیگری است.

روزنامه شرق - دوشنبه ۱ اسفند ۱۳۸۴ - ۲۰ فوریه ۲۰۰۶

حسن فشارکی مترجم کتاب های زیر است: سه کتاب از آمارتیا سن (برنده جایزه نوبل اقتصاد، ۱۹۹۸) با عناوین «اخلاق و اقتصاد» و «آزادی و برابری» (نشر شیرازه)، «توسعه و آزادی» (انتشارات وزارت امور خارجه)؛ «درباره دموکراسی» نوشته رابرت دال (نشر شیرازه)، و «انقلاب و ضدانقلاب» نوشته پیتر کالورت (انتشارات وزارت امور خارجه)؛ و نیز ترجمه چندین مدخل از دایره المعارف دموکراسی.